

کثرت‌گرایی در روابط بین‌الملل: نقطه ضعف یا نقطه قوت؟

حمیرا مشیرزاده*

استاد، گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

چکیده

رشته روابط بین‌الملل از ابتدای تأسیس دوره‌هایی از همگنی نسبی یا «آرامش نظری» را شاهد بوده و در دوره‌هایی نیز سخن از وجود مناظره‌هایی در رشته بوده که حاکی از اختلاف‌نظرهای عمیق در درون رشته است. در تمامی این دوره‌ها، تکرر نظری به معنای تداوم وجود رویکردهای نظری مختلف برجای بوده و هیچ‌گاه نه اجماع کامل حاصل شده، و نه هیچ‌یک از نظریه‌های مهم در کل نادیده گرفته شده‌اند. در این شرایط، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه تکرر نظری می‌تواند نقطه قوت رشته روابط بین‌الملل باشد؟ استدلال این مقاله با تکیه بر روش تحلیل متون مربوط به تکرر نظری، این است که با توجه به اینکه به نظر می‌رسد تکرر نظری از ویژگی‌های پایدار رشته روابط بین‌الملل است، اگر آن را به‌عنوان تکرری از زوایای دید و نوافکن‌هایی تلقی کنیم که هریک ما را متوجه وجه یا وجوهی از حیات بین‌الملل می‌سازد، به گشودگی رشته برای نظریه‌پردازان برای ارائه دیدگاه‌های جدید، رشد و پیشرفت دانش، و اهمیت سیاستگذارانه آن به‌ویژه با رویکردی گفت‌وگومحور کمک می‌کند. دستاورد اصلی این مقاله آن است که این برداشت نخست می‌تواند تکرر را بدون نسبی‌گرایی و بدون به‌حاشیه‌رانی نظریه‌های خاص توجیه کند، دوم راه را برای ورود نظریه‌های غیرغربی به رشته هموار سازد.

واژه‌های کلیدی: تکرر نظری، روابط بین‌الملل، کثرت‌گرایی، گفت‌وگو، نظریه

* نویسنده مسئول، رایانامه: hmoshir@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۱، تاریخ تصویب: ۲۱ شهریور ۱۴۰۱

۱. مقدمه

رشته روابط بین‌الملل که نخست با تسلط دیدگاه‌های لیبرال و سپس واقع‌گرایانه تعریف می‌شد، دوره‌هایی از نوعی «همگنی» یا «آرامش» نظری را شاهد بود. در دوران پسا جنگ اول جهانی لیبرالیسم به نظر رویکردی مسلط می‌رسید، اما از اواخر دهه ۱۹۳۰ و در دهه ۱۹۴۰ با چالش واقع‌گرایانی روبه‌رو شد که از اساس با برداشت لیبرالیسم از هر چیزی از سرشت انسان گرفته تا امید به تغییر و پیشرفت تا ماهیت نظام بین‌الملل و نقش نهادهای بین‌المللی مخالف بودند. یکی دو دهه واقع‌گرایی به نظر به‌طور کامل مسلط می‌رسید، اما اختلاف نظر اساسی میان لیبرالیسم و واقع‌گرایی به نظر حل‌نشده می‌آمد.

با انقلاب رفتاری در روابط بین‌الملل، آرمان شکل دادن به دانشی طبیعت‌انگارانه به‌معنای امید به رسیدن به پارادایم واحد یا حداقل مسلطی با در پیش گرفتن روش‌های علمی بود. اما از همان آغاز مقاومت «رویکرد سنت‌گرا» یا «کلاسیک» نخستین نشانه‌های نبود امکان نیل به اجماع در این زمینه را آشکار ساخت که تبلور آن در مناظره دوم و مخالفت آشکار هانس مورگنتا^۱ (۱۹۵۲) و هدلی بول^۲ (۱۹۶۶) با علم‌باوری دیده شد. در درون جریان رفتارگرا نیز با وجود توافق کلی درباره مبانی علمی، در جزئیات اجماعی حاصل نشد. اما در سطحی کلان، با پیدایش نوواقع‌گرایی و نولیبرالیسم و پذیرش مبانی و مفروضات کم و بیش مشترک، این امید به وجود آمد که کانون بحث از جنبه نظری به جنبه تجربی معطوف شود و این دو جریان رقیب به‌نوعی هم‌نهاد نظری برسند، که البته سایر شاخه‌های لیبرالیسم و واقع‌گرایی را که همچنان به زندگی خود ادامه می‌دادند، شامل نمی‌شد.

پیدایش جریان‌های انتقادی در دهه ۱۹۸۰ به‌معنای به چالش کشیدن جریان اصلی و باز شدن رشته به روی رویکردهای نظری متکثری بود که از مبانی تا مفاهیم و دعاوی در اختلاف نظر یا حتی تعارض و تضاد با آن بودند. مکتب انتقادی، پساتجددگرایی/پساساختارگرایی و فمینیسم در رد دولت‌محوری، مخالفت با علم‌باوری و اثبات‌گرایی، چندمعنایی دیدن واقعیت و... کمابیش همداستان بودند، اما در میان خود نیز از نظر رویکرد به واقعیت و معرفت توافق کاملی نداشتند. به تدریج دو رویکرد سنتی‌تر رشته یعنی لیبرالیسم و واقع‌گرایی نیز با شکاف‌های نظری درونی بیشتری مواجه شدند. جهانی شدن احیای سنت نظری جهان‌وطن‌انگاری لیبرال را در پی داشت و فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد، نظریه صلح دموکراتیک را تقویت کرد. کم‌اعتبار شدن واقع‌گرایی ساختاری و پیدایش واقع‌گرایی نوکلاسیک اردوگاه واقع‌گرا را نیز دچار دودستگی کرد (Smith, 1996).

1. Morgenthau
2. Bull

پیدایش سازه‌انگاری نخست نوید نیل به یک راه میانه را می‌داد که می‌توانست به معنای محوریت نوین مورد اجماعی باشد، اما خود آن نیز با تکثر درونی روبه‌رو شد. برخی سازه‌انگاران بر محوریت زبان تأکید داشتند و به رویکردهای تفسیری و گفتمانی نزدیک می‌شدند و برخی علم‌باورتر بودند و به جریان اصلی. دعوا در مورد اهمیت هویت یا کارگزاری در برابر ساختار نیز مطرح بود. دهه ۱۹۹۰ مانند دهه ۱۹۸۰ با مناظره‌های فرانتز و نرسیدن به اجماع یا حتی نزدیکی نظرهای نظریه‌پردازان روبرو بود. تکثر رویکردها و به‌ویژه آنچه پایان‌ناپذیری مناظره‌های فرانتزی محسوب می‌شد، به طرح عمل‌گرایی به معنای پذیرش تکثر و نبود امکان نیل به حقیقت از سوی فریدریش کراتوکویل^۱ (۲۰۰۷) و طرفداران نظریه انتقادی (Ray, 2004) منجر شد. در چنین فضایی همراه با نقد اروپا محوریتی نوعی گشایش برای نظریه‌های غیرامریکایی/غیرغربی نیز حاصل آمد (مشیرزاده، ۱۳۹۰). چند گاهی در دهه ۲۰۱۰ نظریه رویه^۲ به عنوان تلاشی برای به هم پیوستن رویکردهای مختلف مطرح شد (Adler & Pouliot, 2011). به هر حال، در پی چرخش معنایی^۳، چرخش احساسی^۴ هم بر تکثر مفهومی و رویکردها به رشته افزود (Hutchison & Bleiker, 2014; Bleiker & Hutchison, 2008).

در این شرایط، برخی نویسندگان نام‌آور روابط بین‌الملل با تلقی از تکثر نظری به عنوان مانعی در راه رشد علم، خواهان پایان جنگ «ایسم‌ها» در روابط بین‌الملل و تکیه بر موضوعات به جای نظریه‌ها یا رسیدن به هم‌نهادهای نظری یا گفت‌وگو برای یافتن نقاط اشتراک در مطالعات بین‌المللی شده و برخی این تکثر را مورد استقبال قرار داده‌اند و آن را نشانه‌ای از سرزندگی رشته می‌دانند و برخی آن را موقتی و دورانی از گذار تلقی می‌کنند و برخی گریزناپذیر (Nau, 2011; Lake, 2011; Sil & Katzenstein, 2011). حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر تکثر نظری پایدار باشد، چگونه می‌تواند نقطه قوت رشته روابط بین‌الملل باشد؟ استدلال این مقاله با تکیه بر تحلیل متون نظری و فرانتزی روابط بین‌الملل آن است که تکثر نظری پایدار است، اما نباید آن را نقطه ضعف رشته تلقی کرد و در عوض باید به عنوان تعدد زوایای دید و نوراکن‌هایی تلقی کرد که هریک ما را متوجه وجه یا وجوهی از حیات بین‌الملل می‌سازد که ارزش دیدن و فهمیدن را دارد. در عین حال، شاید بتوان امید داشت که با تعریفی موسع از تبیین و سازوکارهای علی نوعی تقسیم کار و هم تکمیلی بین نظریه‌ها حاصل شود یا دست‌کم از راه گفت‌وگوی مستمر میان‌نظری و درون‌نظری شرایط و حوزه عملکرد بهینه نظریه‌ها روشن شود.

1. Kratochwil
2. Practice theory
3. Ideational turn
4. Emotional turn

در ادامه، نخست به وضعیت موجود نظریه‌های روابط بین‌الملل می‌پردازیم. در بخش دوم دیدگاه‌های مختلف درباره وضعیت تکثر را بررسی می‌کنیم و نشان خواهیم داد که تکثر گریزناپذیر است. بخش سوم به ارائه دیدگاهی خوش‌بینانه به تکثر نظری براساس مساهمت نظریه‌ها به رشته از راه فراهم ساختن امکان طرح پرسش‌های متفاوت و توضیحات متفاوت برای پدیده‌ها و رویدادها در شرایط متفاوت و پر کردن خلأ یا مشکل ناشی از محدودیت دامنه تبیینی اختصاص دارد و در نهایت نتیجه کوتاهی از بحث ارائه می‌شود.

۲. نظریه‌های روابط بین‌الملل: نگاهی به وضعیت موجود

در شرایطی وارد دهه سوم هزاره سوم شده‌ایم که رشته روابط بین‌الملل همچنان با تکثر نظری روبه‌روست. البته براساس نتایج برخی پژوهش‌ها به نظر می‌رسد تولیدات و مناظره‌های نظری کاهش یافته‌اند و در نتیجه هراس از اینکه مبادا رشته دچار رکود نظری یا جدی نگرفتن بحث‌های نظری شود، مطرح شده است (Dunne et al., 2013). اما به نظر نمی‌رسد سازشی نظری صورت گرفته باشد. نظریه‌ها همچنان در ابعاد فرانتزری و مفروض‌های پایه با هم متفاوت‌اند و در نتیجه به انتظارات متفاوت از مباحث نظری منتهی می‌شوند و نیز توضیحات متفاوت از آنچه موضوع رشته روابط بین‌الملل است، یعنی امر بین‌الملل و پدیده‌ها و مفاهیمی که در چارچوب آن اهمیت یافته‌اند، ارائه می‌کنند. اکنون اغلب گفته می‌شود که ما با ۸-۹ رویکرد اصلی نظری روبه‌رو هستیم که به‌طور معمول در کتاب‌های درسی نیز مبنای تقسیم فصول قرار می‌گیرند. اینها عبارت‌اند از واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی، مارکسیسم، مکتب انتقادی، فمینیسم، پساتجددگرایی، سازه‌نگاری و گاه نظریه سبز. باید توجه داشت که همه اینها با تقسیم‌بندی‌ها یا نسل‌های متفاوت همراهند که حتی قرار دادن آنها ذیل رویکردی واحد را گاه دشوار می‌سازد. حتی اگر در برخی نظریه‌ها کم و بیش در ابعادی از هستی‌شناسی درجات توافقی وجود داشته باشد، در ابعاد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی، تفاوت‌های درونی مشهودی دیده می‌شود.

در نظریه‌های تبیینی به‌طور معمول با تلاش برای توضیح علی پدیده‌ها مواجهیم (چه به‌معنای قرار دادن مورد خاص ذیل یک قانون عام چه به‌معنای تعیین توالی علی پدیده‌ها و چه به‌معنای تعیین نقش علی عناصری خاص در قلمروی معین). در مقابل، در نظریه‌های هنجاری در کنار نگاهی به آنچه هست با بحثی جدی درباره آنچه باید باشد، سروکار داریم، چه به شکل ضعیف آن مثل بررسی آنچه در یک حوزه خاص باید باشد (به‌طور نمونه، عدالت)، چه قوی یعنی همراه با ارائه نوعی آرمان‌شهر. سرانجام طیف نظریه‌های تکوینی است که به‌دنبال روشن ساختن چیستی و چگونگی تکوین پدیده‌های بین‌المللی و کارکردهای آنها هستند

(Kurki & Wight, 2015: 27-29). هرچند اثبات‌گرایان بیشتر تعریفی از نظریه می‌دهند که ناگزیر نظریه‌های هنجاری (دست‌کم شامل نظریه‌های اجتماع‌محور^۱ و جهان‌وطن‌انگار^۲) و دست‌کم بخشی مهم از نظریه‌های تکوینی (پساساختارگرایان، سازه‌انگاران و بیشتر فمینیست‌ها) را در برنمی‌گیرد. حال آنکه طرفداران این‌گونه نظریه‌پردازی تأکید دارند که سرشت حیات اجتماعی و بین‌المللی (هستی‌شناسی) ناگزیر مستلزم این‌گونه نظریه‌پردازی است، اگر به همان محدود نشود.

پس ما با این تکثر در مبانی معرفتی و هستی‌شناختی مواجهیم. در وهله اول شاید موجه به‌نظر برسد که در کل واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی و مارکسیسم را رویکردهایی مادی‌گرایانه و تبیینی ببینیم، اما بلافاصله می‌بینیم در چارچوب نظریه ترجیحات لیبرال اندرو موراوچیک^۳ (۱۹۹۷) و نظریه نوکلاسیک راندال شوئلر^۴ (۱۹۹۴) عناصر ادراکی و هویتی نیز نقش پیدا می‌کنند؛ سازه‌انگاران لیبرال و واقع‌گرا ملاحظات سازه‌انگارانه را وارد بحث خود می‌کنند و گاهی هم از آثار هانس مورگنتا به‌عنوان تفسیرگرایی یاد می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۷۷؛ Ashley, 1981). به این ترتیب، درمی‌یابیم جریان اصلی در درون خود با تکثر نظری و انتقادهای درونی روبه‌روست.

نظریه‌پردازان بازاندیش‌گرا^۵ یا پساتاثبات‌گرا نیز در درون خود با تکثر مواجهند. فمینیست‌ها که توجه به جنسیت آنها را به هم پیوند می‌دهد، نگرش‌های متفاوتی از علم‌باوری تا تفسیرگرایی و پساتجددگرایی را نشان می‌دهند و در عین حال همه نظریه‌ها اعم از جریان اصلی و پساتاثبات‌گرایی را به‌دلیل کورجنسیتی بودن نقد می‌کنند. پاساساختارگراها که خود به دو گروه حداقل‌گرا و پیچیده^۶ تقسیم می‌شوند (Der Derian, 1998: 120)، گاه نسبی‌گرا به‌نظر می‌رسند و گاه از این اتهام برائت می‌جویند. کوتاه سخن آنکه در شرایط موجود همچنان نظریه‌های متفاوتی در رشته روابط بین‌الملل با رویکردهای معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی و با پرسش‌ها و پاسخ‌های متفاوت وجود دارند؛ اما آیا این وضعیت به زیان رشته است یا به سود آن؟ چگونه می‌توان از آن به سود رشته بهره برد؟

-
1. Communitarian
 2. Cosmopolitan
 3. Moravscic
 4. Schweller
 5. Reflectivist
 6. Baroque

۳. تکثر/تکثرگرایی نظری و تکثر در برداشت از آن

نخست باید توجه داشته باشیم که تکثر نظری^۱ به معنای تعدد نظریه‌ها واقعیتی است که براساس تعدد دیدگاه‌های نظری موجود انکار نمی‌شود. چه تکثر نظری را خوش داشته باشیم و چه نداشته باشیم، نمی‌توانیم واقعیت آن را انکار کنیم (Rennger, 2015: 32). همان‌گونه که گفتیم، شمار نظریه‌های موجود زیاد است و هر نظریه یا در واقع رویکرد کلان نظری در درون خود نیز با تعدد و تکثر گاهی مبنایی همراه است. حتی اگر تکثر را کلان‌تر (به‌طور نمونه، در قالب برداشت‌های متفاوت فرانظری) ببینیم، باز رشته روابط بین‌الملل با تکثر زیادی همراه است؛ اما برخورد با این تکثر متفاوت است. برخی آن را ضروری می‌دانند؛ برخی موقتی و گذرا؛ برخی در پی رسیدن به سازشی میان نظریه‌ها هستند و عده‌ای هر تلاشی در این جهت را سرکوبگرانه می‌دانند. در همین چارچوب، پنج راهبرد اصلی در درون رشته با بحث تکثر شناسایی شده که عبارت‌اند از:

- برخورد حاصل جمع صفر (براساس درست بودن نگاه خود و نفی کامل دیگران) که در واقع کمتر دانش‌پژوهی به‌طور کامل به آن پایبند بوده است، چون مغایر تساهل قلمداد می‌شود که ارزش علمی مهمی است؛
 - دعوت به مصالحه در عین تأکید بر درستی موضع خود؛
 - ارائه موضع خود به‌عنوان مبنایی میانه^۲ که موضع خود را به‌دلیل قرار گرفتن در میانه دو نگرش افراطی درست‌تر می‌دانند؛
 - بازمبنایی^۳ برای رشته به این معنا که چارچوبی ارائه شود و در درون آن تکثر حفظ شود؛
 - استقبال از تکثر (Ree, 2014).
- در این میان، گاه از اصطلاح تکثرگرایی نظری^۴ نیز استفاده می‌شود که خود به معانی متفاوتی به‌کار می‌رود. گاه مراد از آن خود وجود تکثر است، گاه پذیرش و استقبال از تکثر است، گاه به تکثر در روش مورد توجه نظریه‌ها معطوف می‌شود و تفاوت‌های روش‌شناختی پایه تکثر مورد توجه است، اما منظور از آن در بسیاری آثار ترکیب نظریه‌ها و روش‌ها در آثار محتوایی روابط بین‌الملل یا در سطح نظری است و نوعی برخورد التقاطی یا ایجاد هم‌نهاد نظری یا پل‌سازی مورد تأکید است. در کل بحث‌ها در این حوزه به صورت‌های متفاوتی صورت‌بندی شده است.

1. Theoretical plurality
2. Middle ground
3. Regrounding
4. Theoretical pluralism

گاه خود تکثر موضوعی ناخوشایند تلقی می‌شود. جوزف نای از اینکه نظریه‌های جدید با واژگان ابداعی عجیب و روش‌شناسی‌های پیچیده‌ای سر برمی‌آورند که برای سیاست‌گذاران و در عمل مفیدیتی ندارند، ناخشنود است (به نقل از Sil & Katzenstein, 2011a: 1). رنجر (۲۰۱۵) بر آن است که تنوع رشته روابط بین‌الملل را کسانی بر نمی‌تابند که وارثان آنانی هستند که معتقدند راه‌حلی برای معما وجود دارد و روش‌هایی هم هستند که می‌توان قفلشان را گشود و به‌کار گرفت. به‌عبارت دیگر، این علم‌گرایان هستند که در سودای رسیدن به پارادایمی واحد در علوم اجتماعی و از جمله روابط بین‌الملل‌اند (در چارچوب راهبردهایی که در بالا اشاره شد، دو موضع نخست به‌طور معمول این‌چنین‌اند).

در مقابل، برخی تفسیرگرایان یا پساساختارگرایان و پساتجددگرایان در عین تأکید بر تنوع و تکثر، تلاش برای رسیدن به هر نوع سازش و اجماعی را به‌معنای تلاش برای به‌حاشیه راندن دیگران و بازتولید سلطه جریان اصلی تلقی می‌کنند (Inayatullah & Blaney, 2004). ری^۱ (۲۰۱۴) نیز با به‌کارگیری چارچوب نظری «سرمایه اجتماعی» جامعه‌شناس فرانسوی، پیر بوردیو، در مورد رشته روابط بین‌الملل، کم و بیش همین تلقی را از چنین تلاش‌هایی دارد. با این حال، به‌طور معمول آنچه بیش از خود تکثر مورد نقد قرار می‌گیرد و دل‌نگرانی پاره‌ای از علمای روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد، وجود مناظره‌های بزرگ و اختلاف‌نظرهای شدید در رشته است. به بیان دیگر، مسئله نفس تکثر نیست، بلکه برخورد با آن به شکل دعوای درون رشته همراه با جانبداری‌ها و تعصبات است. دیوید لیک (۲۰۱۱ و ۲۰۱۳) می‌پذیرد که مناظره‌های بزرگ به علمای رشته کمک کرده‌اند مفروض‌های متفاوت خود را بشناسند، اما بر آن است که نخست مناظره‌های رشته هرگز به انجام نرسیده‌اند و یکی پیروز نشده، به حل و فصل چیزی منجر نشدند و همچنان هم به حیات خود به‌شکل «جنگ پارادایم‌ها» ادامه می‌دهند، بدون آنکه چندان به تبیین جهان توجه داشته باشند؛ دوم اینکه طرف‌های مناظره‌ها خود از یکدستی برخوردار نبوده و تکثر و تعدد درونی نیز داشته‌اند. اما با تأکید بر مسئله‌ساز و مشکل‌آفرین بودن مناظره‌ها، بر آن است که هواداران ایسم‌ها یا رویکردهای نظری فرقه‌گرایانه عمل می‌کنند. درست است که بخشی از دانش‌پژوهان از سلطه خردگرایی در هراس‌اند، اما مخالفت‌ها هم به تولید دانش معتبری منجر نشده است. در عمل ما با شیئیت‌بخشی به سنت‌های نظری و پژوهشی، پاداش به افراطی‌گری، اشتباه گرفتن سنت پژوهشی با نظریه واقعی، تحدید مطالعات در چارچوب هر سنت به موضوع‌هایی که مؤید آنها باشند و نبود تحمل تکثر و میل به هژمونیک شدن روبه‌رو هستیم. وی شکاف اصلی معرفت‌شناختی را میان رویکردهای نوموتتیک که در جست‌وجوی قوانین حاکم بر روابط

1. Ree

بین‌الملل هستند و رویکردهای روایی که جنبه خاص‌گراتر دارند، می‌بیند و بر آن است که این دو رویکرد مانع‌الجمع نیستند و هر دو بسته به شرایط، معتبر و لازم‌اند. گرچه در سطح نظری راه‌حل او برای پر کردن شکاف این است که نظریه‌ها به چند مفهوم بنیادین یعنی منافع، تعاملات و نهادها تجزیه شوند و در کتاب‌های درسی، مطالعات، کنفرانس‌ها و انجمن‌های رشته، موضوعات به‌جای رویکردها محوریت پیدا کنند. به باور وی آنچه برای رشته مفیدتر بوده است، نظریه‌های سطح میانی^۱ هستند که خصلتی التقاطی و رویکردی اثبات‌گرا و نیت‌محور^۲ به عرصه سیاست دارند و اغلب درصدد تبیین تفاوت‌های کشورهای در سیاست خارجی بوده‌اند، مانند بخش بزرگی از مطالعات امنیتی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی و سیاست خارجی. این آثار از تکثرگرایی روش‌شناختی پیروی می‌کنند و از این نظر در سطح میانی قرار می‌گیرند که بر بخش‌هایی از فرایند سیاسی و نه کلیت آن تمرکز دارند و به تأثیر یک یا چند متغیر بر انتخاب گزینه‌های سیاستگذارانه و برایندهای آنها می‌پردازند (مانند نگاه چرویس به نقش برداشت‌های ذهنی). بنابراین به‌نظر می‌رسد راه‌حل لیک به پذیرش تکثر رویکردها و انباشت دانش در درون هر یک از آنها با معیارهای خودشان (و ترجیح پایان مناظره‌ها میان آنها) در کنار تمرکز نظریه‌های اثبات‌گرایانه سطح میانه برای پرداختن به مسائل «واقعی» سیاست جهانی است. در اینجا موضع لیک به راهبرد پنجم مورد توجه ری یعنی پذیرش تکثر و در عین حال نوعی دیوارکشی میان نظریه‌ها و پارادایم‌ها می‌رسد، زیرا در عمل گفت‌وگوی میان آنها را کنار می‌گذارد.

با این حال، مفاهیم مشترک پیشنهادی لیک برخلاف ادعای او جانبدارانه و لیبرال هستند و به انگاره‌های مورد توجه سازه‌انگاران و ساختار مورد تأکید نواقع‌گرایان توجه ندارد (Nau, 2011). پس شاید بتوان گفت در چارچوب راهبردهای مورد توجه ری (۲۰۱۴) که در بالا به آنها اشاره کردیم، موضع لیک از یک سو حاکی از راهبرد دوم است، یعنی در عین دعوت به مصالحه خواهان آن است که دیگران موضع لیبرال را برتر بدانند، اما از سوی دیگر، نوعی تکثر را هم در سطح فرانظری در معنای پنجم می‌پذیرد، زیرا رویکردهای تفسیری و نومولوژیک جمع نمی‌شوند، ولی هر دو می‌توانند معتبر باشند. این برتر دیدن موضع نظری خود و بی‌توجهی به امکان گفت‌وگو و هم‌تکمیلی در سطح فرانظری همراه با بی‌توجهی به گریزناپذیری تکثر و اختلاف، موضع او را نقدشدنی می‌سازد.

نا (۲۰۱۱) به‌درستی می‌گوید که به‌طور کلی پیدا شدن مسئله منوط به وجود نظریه است و شروع از مفاهیم به‌معنای نداشتن نظریه نمی‌تواند باشد. وی بر آن است که باید در عوض،

-
1. Mid-level theories
 2. Intentionalist

گریزناپذیری ایسم‌ها را پذیرفت و دانست که دانش هرگز نهایی نمی‌شود و پیوسته باید به چالش کشیده شود. موضع نا از یک سو حاکی از استقبال از تکثر است (راهبرد پنجم) و از سوی دیگر، از آن نظر متفاوت است که راه گفت‌وگو و یادگیری متقابل را نمی‌بندد.

سیل و کازنستاین^۱ (۲۰۱۱a) مانند لیک نگران آن‌اند که مناظره‌های میان ایسم‌ها در روابط بین‌الملل به معنای دور افتادن آن‌ها از واقعیات سیاست و روابط بین‌الملل شود. پس باید به جای بنیان کردن پژوهش‌ها بر اساس این پارادایم‌های دچار «محدودیت»، به شیوه‌ای که آن را «التقاطی‌گری تحلیلی» می‌نامند، روی آورد، ولی راه‌حلشان تا حدی متفاوت با لیک است (Sil & Katzenstein, 2011b: 481-482). به نظر آن‌ها (۲۰۱۱a) با وجود سودمندی پژوهش‌های مبتنی بر پارادایم‌ها، اگر تلاشی برای مقایسه و ادغام بینش‌های آن‌ها صورت نگیرد، «می‌توانند مانع فهم شوند». پارادایم‌ها مبتنی بر مفروض‌های پایه متفاوتی‌اند و مرزهای پژوهش را محدود می‌کنند و از پیش مشخص است که چه رابطه‌ای میان مفاهیم، مشاهده‌ها و داستان‌های علی که در درون چشم‌انداز تحلیل خاصی شکل گرفته‌اند، وجود دارد. البته تأکید می‌کنند که فرا رفتن از پارادایم‌ها به معنای نادیده گرفتن آن‌ها یا انکار دستاوردهای پژوهش‌های مبتنی بر آن‌ها نیست، ولی باید به دنبال بررسی روابط ماهوی و آشکار ساختن پیوندهای پنهان میان عناصر به‌ظاهر قیاس‌ناپذیر پارادایم‌های متفاوت بود تا بتوان به بینش‌های نوینی با تأثیرات سیاستگذارانه دست یافت.

آنها التقاطی‌گری تحلیلی^۲ را به‌عنوان «راهی بدیل برای تفکر درباره روابط میان مفروضات، مفاهیم، نظریه‌ها و سازمان‌دهی پژوهش» معرفی می‌کنند که خود مبتنی بر مفروض‌هایی عمل‌گرایانه است و به تعهدات شناختی کمتر اهمیت می‌دهد. توجه آن در عوض معطوف به پرسش‌هایی است که به جهان واقعی مربوط‌اند و مدعی آن است که می‌تواند تبیینی غنی‌تر ارائه کند که نیازهای سیاستگذاران را نیز کاهش دهد (مانند نگاه مارتا فین‌مور به مداخله همراه با نگاهی تجربی و پویا و تاریخی و ارائه فرضیه‌های جدید بدون تقید نظری خاص). البته هدف رسیدن به یک سنتز یا جایگزینی برای پارادایم‌ها نیست، بلکه پیوندهای میان آن‌ها را نشان می‌دهد. التقاطی‌گری تحلیلی به منطق آثار دانش‌پژوهانی می‌پردازد که به‌جای قرار گرفتن در درون یک پارادایم، برنامه یا سنت پژوهشی واحد و بدون تقید به پرسش‌های خاص، استدلال‌هایی پیچیده ارائه می‌کنند که عناصری از نظریه‌های مختلف متعلق به سنت‌های پژوهشی متفاوت را دارد (Sil & Katzenstein, 2011a: 3-9). در تعریف التقاطی بودن گفته می‌شود «هر رویکردی که به دنبال بیرون آوردن، ترجمه و ادغام گزینشی عناصر تحلیلی -

1. Sil & Katzenstein,
2. Analytical eclecticism

مفاهیم، منطق، سازوکارها و تفاسیر- نظریه‌ها و روایت‌هایی باشد که در درون پارادایم‌های جداگانه‌ای ارائه شده‌اند، ولی به ابعاد مرتبطی از مسائل محتوایی می‌پردازند که هم دارای اهمیت علمی و هم عملی است» (تأکید در متن است؛ Sil & Katzenstein, 2011a: 10). از جمله این‌گونه آثار می‌توان به کتاب «سیاست خارجی آمریکا در عصر جدید» رابرت جرویس به‌عنوان یک اثر التقاطی اشاره کرد (Jervis, 2005: 67).

جفری چکل نیز می‌گوید پل‌سازی^۱ در غنابخشی به رشته مؤثر است، زیرا به تبیین‌های قوی‌تر و دقیق‌تر منجر می‌شود و چندان مورد علاقه دانش‌پژوهان رشته نیست (Checkel, 2013). البته به‌نظر می‌رسد بحث او تا حدی پیچیده‌تر از لیک، سیل و کاتزنستاین است و بر آن است که در سطح پژوهش‌ها این امر به‌معنای دیدن همزمان یا در زمان متغیرهایی از نظریه‌های متفاوت می‌تواند باشد که جنبه هم‌تکمیلی پیدا می‌کنند، ولی با توجه به تفاوت‌ها یا حتی تعارض‌ها در بحث‌های فراتر از مشکل ایجاد می‌شود و مشخص نیست نظریه حاصله از چه نوع است. در بهترین حالت می‌توان به نظریه‌های سطح میانی (مانند لیک) رسید که با مشکل نبود امکان جدا کردن تأثیر علی متغیرهای مؤثر، دشواری انباشت دانش نظری به‌دلیل نبود ربط میان خود این نظریه‌های سطح میانی در یک کلیت جامع‌تر، و احتمال کم‌توجهی به عوامل سطح کلان ساختاری یا گفتمانی روبه‌رو هستند. افزون‌بر این، این نوع نظریه‌پردازی باید وارد بحث‌های جدی معرفتی و فراتر از آن نیز شود تا بتواند با دانشی جامع از مواضع مختلف، به داوری‌های خوبی درباره مواضع معرفتی و تجمیع آنها برسد.

این رویکرد از نظر ری فراتر از یافتن راه میانی است و در چارچوب راهبرد بازمبناسازی برای رشته قرار می‌گیرد. ولی همچنان فرضی دکارتی در مورد کل رشته دارد که براساس آن دوگانه‌انگاری میان نظریه و تجربه مفروض قرار می‌گیرد (Ree, 2014: 229). در نتیجه، تکرار به شکلی کامل برنمی‌تابد و بخشی از رشته را به حاشیه می‌راند. در واقع، به‌نظر می‌رسد راه‌حل لیک، سیل و کاتزنستاین، و حتی چکل این است که در نهایت بخشی از دانشوران رشته که به مناظره و مباحث غیرعملی و چه‌بسا «بی‌فایده» علاقه‌مندند، راه خود را بروند، ولی مهم برای رشته آن است که بخش مهمی از دانشوران از نظریه‌ها فراتر روند و با نوعی نگرش علم‌محور، ولی در عین حال فاقد دعاوی کلان نظری به‌دنبال «حل مشکل» باشند؛ راه‌حلی که بی‌گمان بیش از همه با موضع علمایی که نقد را مهم‌تر از حل مشکل می‌دانند، مواجه می‌شود. در وهله بعد هم از نظر بی‌توجهی به اهمیت مباحث بنیادین فلسفی‌تر و هنجاری می‌تواند مورد نقد باشد.

1. Bridge-building

آدلر و پولیو تمرکز بر رویه‌های بین‌المللی^۱ یا «الگوهای کنش معنادار اجتماعی» را به‌عنوان راهی برای گذار از وضعیت موجود ارائه می‌کنند. رویه‌ها تکراری هستند و در بسترهای سازمان‌یافته شکل می‌گیرند و آموخته می‌شوند و به‌عنوان فرایندهای مادی و معنایی ساختارها را تثبیت می‌کنند یا تغییر می‌دهند و به کارگزاران امکان تغییر یا بازتولید ساختار را می‌دهند. در سطح بین‌المللی می‌توان از جنگ یا مرزگذاری سرزمینی یا بازدارندگی به‌عنوان نمونه‌هایی از رویه نام برد (Adler & Pouliot, 2011: 3-6). آنها مفهوم رویه را برای مطرح کردن یک نظریه یا «ایسم» جدید به‌کار نمی‌گیرند، بلکه آن را نوعی نقطه کانونی می‌دانند که مکالمات میان‌پارادایمی را ممکن می‌سازد. نکته مهم در بحث آنها این است که با نگاه به رویه، ناگزیر باید هم به ساختار توجه داشت و هم کارگزار، هم به انگاره‌ها و هم ماده، هم به عقلانیت و هم عملی بودن، و هم ثبات و هم تغییر. در نتیجه از این راه می‌شود از سطوح سنتی تحلیل فراتر رفت. این مفهوم کمابیش در بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل مورد توجه بوده است؛ هرچند گاه از واژه‌های مترادف با آن مانند کردار^۲ استفاده شده یا حتی معنای آن در مباحث مستتر است. در نتیجه می‌توان آن را در سطحی میان‌پارادایمی در نظر گرفت. البته شاید بتوان گفت که بحث این دو از سازه‌انگاری چندان فراتر نمی‌رود و در واقع این مفهوم سازه‌انگاران به شکلی صریح یا ضمنی در مباحث واقع‌گرایان و نیز مکتب انگلیسی (به‌طور نمونه، موازنه قوا یا رویه‌های دیپلماتیک یا بازدارندگی)، در بحث‌های لیبرال‌ها (به‌طور نمونه، رویه‌های نهادی بین‌المللی)، پساساختارگرایان (رویه‌های گفتمانی) یا فمینیست‌ها (رویه‌های جنسیتی) نیز دیده می‌شود. در چارچوب بحث ری، این رویکرد کم و بیش به راهبرد بازمناسازی رشته نزدیک است که در آن از مفهوم رویه برای این بازسازماندهی استفاده می‌شود. اگرچه در عین حال تکثر هم هست و راه برای گفت‌وگو و یادگیری متقابل از طریق مفهوم رویه گشوده می‌شود. مزیت آن به راه‌حل سیل و کاتزنستاین و لیک، وسیع‌تر کردن دامنه شمول نظری است که می‌تواند دست‌کم بخشی از پساساختارگرایان را نیز در برگیرد.

هولیس و اسمیت^۳ (۱۹۹۰) به‌طور کامل در چارچوب راهبرد پنجم مورد توجه ری قرار می‌گیرند. آنان بر این مسئله تأکید دارند که ما همیشه دست‌کم «دو داستان» متفاوت از زندگی بین‌الملل داریم که جمع‌شدنی نیستند: تفسیر/فهم و تبیین، یعنی نمی‌توان به‌سهولت آنها را ترکیب کرد تا بتوان به حقیقت واحدی درباره روابط بین‌الملل دست یافت. به نظر آنها انگیزه‌ها و استدلال‌ها اهمیت دارند و آنها را می‌توان تفسیر کرد و دریافت، ولی با این تفسیر ما در عمل به کنار گذاشتن عوامل تبیینی خواهیم رسید که عواملی بیرونی‌اند که افکار و اقدام‌ها و گزینه‌ها

-
1. International practices
 2. Deed
 3. Hollis & Smith

را جهت می‌دهند. انتقادهای زیادی به این برداشت شده است. ونت^۱ (۱۹۹۹) بر آن است که آنها بحث کارگزار و ساختار را با بحث سطح تحلیل درآمیخته‌اند. کرکی و وایت (۲۰۰۶) برآنند که بسیاری از علم‌باوران به اهمیت عوامل معنایی باور دارند و برخی نیز نگرش مشاهده‌محور را به این دلیل که نمی‌تواند به عمق معنای کنش پی ببرد، رد می‌کنند و تفسیرگرا هستند، ولی در مقابل، پساساختارگرایان و پسامدرن‌ها به دنبال معنای عمیق و واقعی مورد توجه تفسیرگرایان [ستی] نیستند. پس نمی‌توان به راحتی از شکاف میان فهم و تبیین سخن گفت.

در چارچوب راهبرد بازمبناسازی، برخی بر امکان تکثرگرایی روش‌شناختی (پذیرش و قرار دادن روش‌ها ذیل یک چتر دربرگیرنده) تأکید دارند تا از این راه بتوان به نوعی آشتی نظری رسید. کرکی و وایت با مطرح کردن واقع‌گرایی علمی انتقادی کمابیش به آن اشاره دارند. واقع‌گرایی علمی برخلاف اثبات‌گرایی بر آن است که نمی‌توان مجموعه‌ای تعریف‌شده از فرایندهای علمی داشت که روش علمی را مشخص کنند. هر علمی باید روش عملی خود را براساس موضوع مورد مطالعه‌اش مشخص کند. آنچه علمی بودن مجموعه دانش را مشخص می‌کند، روش حصول آن نیست، بلکه محتوای آن است، یعنی تبیینی که از فاکت‌ها بر مبنای واحدها و فرایندهایی که ممکن است مشاهده‌ناپذیر هم باشند، برمی‌سازد. واقع‌گرایی علمی از نظر معرفت‌شناختی نسبی‌گراست، ولی نه به این معنا که هیچ معیاری برای مقایسه دعاوی شناختی وجود ندارد یا همه آنها از اعتباری برابر برخوردارند، بلکه می‌توان به شکلی عقلانی به قضاوتی در این زمینه دست یافت. از نظر روش‌شناختی نیز تکثرگراست، یعنی هم روش‌های کمی و هم تفسیری جایگاه خود را دارند و از نظر هستی‌شناختی نیز تأکید بر پیچیدگی جهان اجتماعی است و به همین دلیل است که نمی‌توان روشی واحد برای شناخت آن داشت. واقعیت اجتماعی هم مادی و هم معنایی است، بنابراین باید از دوگانه‌انگاری‌های میان ماده و معنا یا تبیین و تفسیر درگذشت و به همه اینها توجه داشت. اهمیت اینها در خود تحقیق مشخص می‌شود و نباید موضع پیشینی نسبت به آنها داشت. معانی نیز در زمینه مادی اهمیت می‌یابند و معنایی که ما به رویدادها می‌دهیم، تا حدی نتیجه چگونگی ساخت و ترکیب مادی آنها هستند. در عین حال، کرکی و وایت بر اینکه ما گونه‌های متفاوت نظریه داریم، مانند نظریه تبیینی و تکوینی (Kurki & Wight, 2006: 25-27) تأکید می‌کنند.

اندرو بنت^۲ (۲۰۱۳) با تکیه بر تکثرگرایی ساختاریافته^۳ به دنبال حل مشکل تکثر نظری است. محور اصلی بحث او سازوکارهای علی^۱ هستند. تکثرگرایی ساختاریافته متضمن این

-
1. Wendt
 2. Bennett
 3. Structured pluralism

معناست که دانش‌پژوهان روابط بین‌الملل در عین برگرفتن بهترین انگاره‌ها از نظریه‌های مختلف، می‌توانند به گفتمان واحد و پیشرفت علم هم دست یابند. از منظر واقع‌گرایی علمی که قائل به واقع‌گرایی هستی‌شناختی، نسبی‌گرایی معرفت‌شناختی و خردگرایی در قضاوت است، سازوکارهای علمی کانون تبیین علمی را تشکیل می‌دهند. منظور از سازوکار علمی فرایندهای موجد نتایج هستند، یعنی چه سازوکاری رابطه میان دو پدیده را برقرار می‌سازد، باید در تبیین روشن شود. این فرایندهای مشاهده‌ناپذیر جنبه روان‌شناختی، جامعه‌شناختی یا مادی می‌توانند داشته باشند و کارگزاران از طریق آنها در زمینه‌ها و شرایط خاص عمل می‌کنند و انرژی، اطلاعات یا ماده را به سایر واحدها منتقل می‌کنند و سبب تغییر در ظرفیت یا ویژگی‌های آن واحدها می‌شوند. از این منظر، به‌طور نمونه واقع‌گرایی والتس، نهادگرایی کوهین و سازه‌نگاری ونت هر سه واجد سازوکارهای علمی هستند که متفاوت‌اند، ولی همه به علیت توجه دارند.

الکساندر ونت^۲ (۱۹۹۹) و امانوئل آدلر^۳ (۱۹۹۷) را باید مثال اصلی رویکرد «مبنایی میانه» در راهبردهای مورد توجه ری دانست. آنان سازه‌نگاری را در میانه دعاوی فرانظری و نظری/ماهوی روابط بین‌الملل قرار می‌دهند. از یک سو جمع مادی‌گرایی و معناگرایی، از سوی دیگر پذیرش اهمیت فهم و تبیین، همراه با توضیح همکاری و تعارض در درون نظریه‌ای واحد پایه‌های دعوی میانه بودن را تشکیل می‌دهد. ولی این راهبرد نیز ادعای برتری خود را به نسبت بقیه نظریه‌ها دارد، و به بیانی نظریه میانی را جایگزین تکثر موجود می‌داند.

از نظر کراتوکویل (۲۰۰۷) راه‌حل برای خروج از مشکل «عمل‌گرایی» است. با اینکه به نظر او پرداختن به مسائل روابط بین‌الملل اهمیت زیادی دارد، ولی برای پرهیز از مشکلات جدی در مطالعه آن، باید نخست به این مسئله بپردازیم که چگونه می‌توان از دام‌های فرانظری پرهیز کرد. او پس از وارد دانستن ایرادهایی که کانت به معرفت‌شناسی دکارتی می‌گیرد، مانند کانت به این نتیجه می‌رسد که نخست مفروض‌های پیشینی در تولید دانش نقش انکارناپذیری دارند؛ دوم اینکه عوامل ذهنی ناگزیر در روش‌شناسی تجربه‌گرا وارد می‌شوند. پس ما با ابژه‌ای سروکار داریم که از سوژه جدا نیست. افزون‌بر این، کانت قائل به روش‌شناسی متکثر است و روش تابعی از موضوع و شرایط پژوهش است. به نظر کراتوکویل، مفاهیم آیینی ابژه نیستند و گفتمانی‌اند؛ دانش به ارتباط علمی میان پدیده‌ها محدود نمی‌شود و ابژه‌ها در جهان خارج به نوعی ساخته و پرداخته علایق ما هستند.

-
1. Causal mechanisms
 2. Wendt
 3. Adler

وجه دیگری از تکثرگرایی نظری را اریک رنجر^۱ (۲۰۱۵) مطرح می‌کند. او از تکثرگرایی هم استقبال می‌کند و هم آن را ناکافی می‌بیند. وی در عین تأیید اصل تکثرگرایی و لزوم گفت‌وگو میان دیدگاه‌های نظری مختلف، بر آن است که نباید این تکثرگرایی به این معنا باشد که فرض شود حقیقت دست یکی است، ولی بقیه هم تحمل می‌شوند و در عین حال این هم نیست که هر پرسشی اعم از تجربی یا هنجاری پاسخ درست نمی‌تواند داشته باشد. او این را که همه دعاوی درست به یک اندازه و تنها برای چشم‌انداز خود گوینده اعتبار دارند، یعنی موضعی را که در عمل به نسبی‌گرایی می‌رسد، نمی‌پذیرد. حقیقت هست، اما جهانشمول نیست. پس نمی‌توان به قطعیت رسید. رابطه‌ای که فرض می‌شود میان دعاوی نظری درباره جهان و خود جهان وجود دارد، رابطه‌ای مشروط و موقت است. اما تکثر نباید تنها شامل رویکردهای غربی باشد. او کم و بیش می‌کوشد از آنچه ری در نقد راهبرد استقبال از تکثر به دلیل دیوار کشیدن بین نظریه‌ها و نبود گفت‌وگو میان آنها می‌گوید، بگریزد.

۴. چرا بدبینی؟ بگذار صد گل بشکفت

در اینجا برآنم که نشان دهم نه تنها از تکثر‌گریزی نیست، بلکه خود حتی می‌تواند ارزشی مهم تلقی شود. در وهله نخست باید پرسید آیا هیچ‌یک از نظریه‌های موجود روابط بین‌الملل پاسخگوی پرسش‌ها (حتی پرسش‌های اساسی) رشته هست؟ خیر. به نظر نمی‌رسد چنین برداشتی جز در میان پاره‌ای از واقع‌گرایان ساده‌اندیش‌تر وجود داشته باشد، چون حتی مصرّترین آنها هم معترف‌اند که واقع‌گرایی مشکلات و کاستی‌های زیادی دارد. پس نمی‌توان به هیچ رویکرد نظری امتیاز خاصی داد. آیا هیچ‌یک از رویکردهای نظری از پیروان بسیار بیشتری نسبت به بقیه برخوردار است تا بتوان آن را نظریه مسلط رشته دانست؟ مدت‌ها چنین فرضی درباره واقع‌گرایی وجود داشت و بعد با پیدایش نواقعی‌گرایی و نهادگرایی، این امتیاز برای رویکرد به اصطلاح «خردگرایی» جریان اصلی مفروض پنداشته می‌شد. ولی چندین پژوهش در دو دهه اخیر هر دو فرض را رد می‌کند. هیچ نظریه‌ای در عمل بیشتر از ۲۰ درصد (یا اندکی بیش از آن) از مقالات را تحت پوشش قرار نمی‌دهد (تورتن، ۱۳۹۹) و حتی اگر بخواهیم نظریه‌های مسلط را پیدا کنیم، باز دست‌کم به سه پارادایم اصلی واقع‌گرایی، نهادگرایی لیبرال و سازه‌نگاری می‌رسیم (Kristensen, 2018). به این ترتیب، واقعیت تکثر و پراکندگی رویکردهای نظری را باید از نظر رشته هم در عمل یکجا پذیرفت.

استدلال اصلی من این است که تکثر نظری هم یک واقعیت است و هم می‌توان از زوایای متفاوتی آن را مطلوب یا دست‌کم بی‌زیان دانست. البته به مسئله تکثر از منظرهای بسیاری

متفاوتی می‌توان نگرینست و وجود آن و شیوه برخورد با آن را تجزیه و تحلیل کرد. در اینجا آن را از نظر علائق فردی دانش‌پژوهان، انباشت علم و پیشرفت علمی، و سیاستگذاری و رابطه رشته با نیازهای «عینی» بررسی و در نهایت این بحث را مطرح می‌کنیم که گفت‌وگوی میان‌نظری در کنار پژوهش‌های مبتنی بر چند رویکرد نظری بهترین راهبرد برخورد با تکثر نظری است.

از منظر دلبستگی‌های فردی نظریه‌پردازان، به‌دلخواه همه به‌نوعی موضع خود را متقاعدکننده می‌دانند، چه دعوی کلانی برای تبیین بعدی مهم از زندگی بین‌الملل داشته باشند و چه کار خود را برای تکمیل آثار موجود بدانند، اما به‌ندرت کسی مدعی آن است که هر آنچه باید در مورد روابط بین‌الملل شناخت، می‌توان با چارچوب نظری وی توضیح داد و فهمید. تواضع علمی به‌عنوان یک ارزش، بخشی پذیرفته‌شده از حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل است. پژوهش‌های ری^۱ (۲۰۱۵) نیز نشان می‌دهد در سرسخت‌ترین مواضع نظری هم کسی رویکرد خود را تنها رویکرد ممکن نمی‌داند، حتی اگر به برتری نسبی آن باور داشته باشد.

بنابراین ارزش‌های حاکم بر دانشوران رشته مانع از آن است که رویکردهای نظری خاصی به‌عنوان نمونه همگی «تحریم» شوند یا به نام علم ممانعتی در نشر آنها صورت گیرد. پس تکثر وجود دارد. آیا این تکثر می‌تواند یا حتی باید گسترش پیدا کند، و به‌طور نمونه رویکردهایی جدید به‌ویژه از جهان غیرغربی را در برگیرد؟ بنابر همین ارزش آکادمیک، بله باید این‌گونه مساهمت‌ها هم مورد استقبال قرار گیرند. البته ارزش و جایگاه آنها در منظومه نظری می‌تواند به میزان انسجام و قوت استدلال نظری، دقت تجربی، پاسخگویی به پرسش‌های مشخص و حتی کارآمدی آنها از لحاظ عملی وابسته باشد. آیا این تکثر در کنار واقعی بودن، امری مثبت نیز است و باید مورد استقبال قرار گیرد؟ اگر بله، چرا؟ آیا ارزش ذاتی دارد یا ابزاری؟ مثبت بودن آن را بنا بر قاعده باید در وهله نخست به‌معنای کمک آن به رشد دانش بشری تعبیر کرد. در واقع، علم‌باوران برآنند که اگر به انباشت علم بینجامد به‌معنای رشد دانش خواهد بود و باید مورد استقبال قرار گیرد. معیار علمی بودن در اینجا اهمیت دارد. همان‌گونه‌که کرکی و وایت^۲ (۲۰۰۶) می‌گویند، همه نظریه‌ها به مفروض‌هایی بنیادین در حوزه هستی‌شناسی (جنس جهان از مادی‌گرایی تا معنامحوری و موضوع مطالعه از نظام بین‌الملل تا جامعه بین‌الملل تا جامعه جهانی)، معرفت‌شناسی (چگونگی دانستن؛ از تمایز میان فهم و تبیین تا علم‌باوری و علم‌ناباوری؛ طبیعت‌انگاری و تفسیرگرایی) و روش‌شناسی (روش‌های قابل پذیرش برای روشن ساختن داده‌ها و شواهد) وابسته‌اند و براساس همین‌هاست که جهان را متفاوت می‌بینند

1. Ree

2. Kurki & Wight

و متفاوت ارزیابی کرده و با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند. آنچه چرخش فرانظری در روابط بین‌الملل نامیده می‌شود، به همین بحث‌ها و به‌ویژه مباحث معرفتی گره خورده است. افزون‌بر این، هریک از این رویکردهای فرانظری به یک اعتبار دامنه پرسش‌های محدودی را طرح‌شدنی و پاسخگویی می‌دانند و نه همه پرسش‌های ممکن را.

اگر تعبیر نسبی‌گرایانه «همه چیز در علم ممکن است» موردنظر پال فایراند (۱۳۷۵) را ملاک قرار دهیم، دامنه علم می‌تواند به‌طور کامل وسیع شود، اما به‌خودی‌خود انباشت به‌معنای رایج آن را نمی‌توان انتظار داشت؛ و اگر با نگاه سنتی اثبات‌گرا یعنی مشاهده‌پذیری و تجربه‌پذیری به آن بنگریم، دامنه مضیقی می‌یابد. ولی مواضعی هم به یک اعتبار در میانه هستند، یعنی هم از نسبی‌گرایی پرهیز می‌کنند و هم دامنه علم را موسع‌تر می‌گیرند. به‌طور نمونه، می‌توان با تکیه بر واقع‌گرایی علمی و سازوکارهای علمی مجموعه‌ای از دیدگاه‌های تکوینی و تبیینی و حتی تفسیری، و نیز ماده و معنا را در چارچوب فلسفه علمی واقع‌گرایانه گنجانند. به این ترتیب، در عین حفظ تکثر، تکثرگرایی به‌معنای مشروعیت بخشیدن به این منظرهای فرانظری مختلف حفظ می‌شود و دامنه‌ای کم و بیش وسیع، ولی نه به‌طور کامل فراگیر خواهیم یافت (زیرا به هر حال شامل نظریه‌های هنجاری و بحث‌های انتقادی و بخشی از تفسیرگرایی رادیکال نمی‌شود). پس می‌توان گفت از نظر علم‌باوران که در نهایت ارزش تکثر تا جایی است که در چارچوب معیارهای علمی مشخصی بتواند همه را زیر یک چتر قرار دهد، اساساً تکثر ارزشی ذاتی ندارد، ولی از نظر سایرین از آنجا که معیار علمی به شکل مسلط آن به‌عنوان تنها رویکرد یا رویکرد برتر پذیرفته نیست، ناگزیر تأکید بر این معیار می‌تواند به‌معنای به‌حاشیه‌رانی و مشروعیت‌زدایی از بخشی از دانش نظری باشد که موجه نیست.

در عین حال، باید توجه داشت که در سطح محتوایی (در مورد مسائل به‌طور مستقیم مرتبط با روابط بین‌الملل) نیز نمی‌توان از تکثرگرایی داشت. نمی‌توان پیچیدگی‌های جهان و حیات سیاسی بین‌المللی را از منظر هیچ نظریه کلان واحدی توضیح داد. تکثر نوع کنشگران از دولت‌ها تا افراد تا سازمان‌های بین‌المللی تا سازمان‌های غیردولتی و گروه‌های تروریستی و شبه‌نظامی، تکثر و تنوع تعاملات و کنش‌ها از همکاری تا تعارض، زمینه‌های ساختاری مختلف از سطح محلی تا منطقه‌ای و بین‌المللی، پیچیدگی ادراکات و رابطه آنها با امر واقع از یک سو و زمینه‌های زبانی و احساسات از سوی دیگر، در کل ما را با شرایطی پیچیده روبه‌رو می‌کند. حتی از منظر به‌طور کامل علم‌محورانه نیز می‌دانیم که در زندگی بین‌الملل نیز مانند سایر سطوح زندگی اجتماعی، روابط علی‌یکسویه نیستند، عوامل مؤثر بر رویدادها و تصمیم‌های بسیار متعدّدند و با تعدد علل منجر به معلول واحد، نبود کفایت شواهد لازم برای رسیدن به

نتیجه درباره آنها (ترکیبی از عوامل مهم‌اند، ولی نمی‌توان دریافت که تا چه حد و با چه ترکیب خاصی) و نیز منجر شدن علت واحد به معلول‌های متفاوت مواجهیم. هیچ‌گاه نمی‌توانه پارادایمی واحد رسید، پس لازم است بتوان از منظرهای مختلف به پدیده‌ها نگریست. در عین حال، باید توجه داشت ارائه منظومه‌ای شامل همه متغیرهای قابل شناسایی نیز به معنای یک کار نظری نیست و بیشتر به یک مدل تحلیلی شبیه می‌شود که در آن رعایت انسجام نظری، اصل صرفه‌جویی و شاید مهم‌تر از همه اصل ابطال‌پذیری ممکن نیست.

یکی از دلایل بدبینی به تکثر نظری در رشته، دغدغه‌های عملی و سیاستگذارانه است. اگر دانش قرار است ابزاری مفید باشد و بتوان از آن برای پیش‌بینی عملی و تصمیم‌گیری متناسب با آن استفاده کرد، «حلال مشکل» بودن آن ضرورت دارد. از یک سو گفته می‌شود نظریه‌هایی مطرح می‌شوند که زیانشان پیچیده و معلق و آغشته به اصطلاحات فلسفی و جدیدی است که برای سیاستگذاران و کارشناسان حاصلی جز سردرگمی و نبود امکان فهم آنها به همراه ندارد و همچنین به سهولت نمی‌تواند به توصیه سیاستگذارانه‌ای منجر شود. از سوی دیگر استدلال می‌شود که درگیری رشته به مناظره‌ها و بحث‌های نظری می‌تواند بر این سردرگمی بیفزاید و انرژی رشته را به سمت وسویی بی‌حاصل سوق دهد. باید دقت داشت که در محافل سیاستگذاری و تصمیم‌گیری آنچه بیشتر به کار می‌آید، نتیجه پژوهش‌های ملهم از نظریه‌ها باید باشد نه ناگزیر خود نظریه. برخلاف آنچه به‌طور معمول تصور می‌شود نظریه‌ای خاص هدایتگر دولت‌ها نبوده و نیست. البته بی‌تردید تسلط یا حتی آشنایی تصمیم‌گیرندگان با نظریه‌ای خاص می‌تواند به آنها نگاهی بدهد که از آن به واقعیت جاری بنگرند. گاهی به نظر می‌رسد که این نظریه خاص واقع‌گرایی است. حال آنکه نظریه‌پردازان واقع‌گرا از مورگنتا تا والتس و والت و مرشایمر از اینکه سیاست خارجی ایالات متحده تابع واقع‌گرایی نیست، شکایت داشته‌اند. ممکن است قدرت و امنیت و منافع برای همه دولت‌ها و سیاستمداران مهم باشد، اما اینها به معنای پیروی آنها از نظریه‌های واقع‌گرا به معنای خاص آن نیست. افزون بر این آشنایی‌های نسبی این پیروی را کمرنگ‌تر نمی‌کند، اما پژوهش‌های مبتنی بر نظریه‌های خاص اعم تبیینی و تکوینی و تفسیری و حتی رادیکال‌ترین دیدگاه‌ها مانند پساساختارگرایی می‌توانند ابعادی عملی از روابط بین‌الملل را روشن سازند و از این راه به تصمیم‌گیرندگان کمک کنند. لازمه تکثر دیدگاه‌های هدایتگر پژوهش‌ها تکثر نظری است. البته باید در نظر داشت که از منظری انتقادی، به‌طور کلی اگر قرار است دانش به کار بیاید، باید در خدمت نیروهای تحول‌طلب باشد و نه دولت‌ها و به‌ویژه دولت‌های بزرگ و مسلط. پس می‌توان گفت تکثر از نظر فردی، ارزش‌های حاکم بر رشته و حتی دغدغه‌های عملی نه تنها بی‌زیان است، بلکه می‌تواند مفید باشد، ولی اگر قرار باشد تکثر به مفیدیت بیشتری برسد و ما را به دانش فراگیر و

در عین حال قانع‌کننده‌تری برساند، چه باید کرد؟ به نظر می‌رسد راهی که بتوان با آن تکرر فرانظری و نظری را هم به رسمیت شناخت و هم مفید دانست و هم مفیدتر کرد، نگاهی گفت‌وگوگرایانه است که یافتن حقیقت را از دل گفت‌وگو ممکن می‌داند، نفس تکرر را ارزشمند می‌بیند و بر این فرض مبتنی است که باید به تکرر به‌عنوان تجلی تجربه‌های متفاوت از جهان و تولید دانش براساس آن فی‌نفسه ارج نهاد. تکرر تجربه‌های بشری از زندگی بین‌الملل در کنار تکرر آنچه می‌توان تجربه دست دوم از آن در قالب دانش روابط بین‌الملل نامید، به تکرر نظری شکل می‌دهد، ولی مسئله بااهمیت این است که گفت‌وگوی میان نظریه‌ها راه را برای رسیدن به همپوشانی‌ها، تداخل‌ها، شباهت‌ها، هم‌تکمیلی‌ها و مانند آن بگشاید یا دست‌کم فهم و نقد متقابل را امکان‌پذیر کند و از این راه به ارتقای نظری از دیدگاه‌های متفاوت کمک کند. چون «نمی‌توانیم اطمینان یابیم که آنچه تصور می‌کنیم - یا آنچه درباره آن تصورات در ذهن داریم - اصلاً درست‌اند یا نه» (Bohm et al., 2019). هیچ‌یک از برداشت‌های نظری ما از محدودیت‌ها بری نیستند.

آنچه در این میان می‌تواند ما را به فهمی پالوده‌تر راهنمایی کند، شناخت متقابل فهم‌های نظری است. با گفت‌وگو محدودیت‌های نظریه خود را درمی‌یابیم و از دستاوردهای نظری (و به تبع آن تجربی) دیگران آگاه می‌شویم. برخلاف مناظره، گفت‌وگو متضمن حمله به دیگری - که گاه با به منتهی‌الیه منطقی رساندن مواضع طرف مقابل و بیان نظر خود و اعلام برتری نظر خود همراه است - نیست. مناظره‌های روابط بین‌الملل همیشه بیشتر به تک‌گویی شباهت داشته‌اند نه گفت‌وگو. گفت‌وگو رویه‌ای مبتنی بر توجه است که در آن می‌آموزیم از میزان تعلق به ذهنیت خود بکاهیم نه اینکه آن را تشدید کنیم و در نتیجه می‌توانیم به تدریج رابطه‌ای انعطاف‌پذیر با موضع نظری خود داشته باشیم (Gunlaugson, 2014: 26). در گفت‌وگو می‌کوشیم طرف مقابل را قانع کنیم، ولی در عین حال آمادگی قانع شدن نیز داریم. در اینجا است که می‌توانیم به راه‌های میانه یا حتی هم‌نهادهای نظری برسیم، زیرا با شناخت متقابل زمینه‌های مشترک را می‌توان یافت (Moshirzadeh, 2020: 217-218). از آنجا که شرط گفت‌وگوی واقعی برابری طرف‌های گفت‌وگوست، رشته باید از نظر نهادی (در سطح کنفرانس‌ها و مجله‌های علمی) نه تنها مشوق گفت‌وگو باشد، بلکه باید زمینه آن را فراهم سازد و مرزهای موجود تکرر را درنوردد و با شمولیت بر دیدگاه‌های غیرغربی، هم عرضه این دیدگاه‌ها را تشویق کند و هم ارائه آنها را ممکن سازد و بعد هم زمینه گفت‌وگو را فراهم کند. مجله‌های علمی رشته باید بتوانند «میزگرد» یا فورم‌هایی را به‌منظور تحقق گفت‌وگو شکل دهند که در آن از واضعان/پیروان نظریه‌ها دعوت شود وارد گفت‌وگویی کتبی شوند.

گذشته از سطح نظری، در سطح تحقیقات رشته نیز ضرورت انجام پژوهش‌های مبتنی بر دو یا چند نظریه ضرورت دارد. این چیزی است که می‌توان از طریق پژوهش‌های مشترک گروهی امکان آن را فراهم ساخت. زمانی که رویداد یا پدیده‌ای از دو یا چند منظر نظری به شکل همزمان واکاوی شود، ابعاد متفاوتی از آن آشکار می‌شود. البته تعیین سهم تأثیرگذاری هریک از عوامل کار دشواری است، اما خود این نگاه چندبعدی ابعاد متفاوتی از پدیده را مکشوف می‌کند. گذشته از نگاه تبیینی، ارزش نگاه‌های تکوینی و انتقادی نیز در روشن ساختن زوایایی متفاوت مؤثرند. گاه نظریه‌ها می‌توانند برای مراحل مختلف یک پدیده بین‌المللی ارزش معرفتی داشته باشند.

۵. نتیجه

در مجموع، باید تکرار را به‌عنوان یک واقعیت پایدار در رشته روابط بین‌الملل پذیرفت. این تکرار که خود ناشی از تفاوت‌های در دیدگاه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و نیز پرسش‌های متفاوت درباره پدیده‌های بین‌المللی است، ناگزیر به‌آسانی رفع‌شدنی نیست و به‌دلیل تفاوت‌های بنیادین در مفروض‌ها همه جا نیز نمی‌توان انتظار ترکیب نظریه‌ها یا قرار دادن آنها ذیل یک پارادایم کلان‌تر را داشت. در عین حال، در مواردی نیز این امکان وجود دارد که دو یا چند نظریه در درون یک نظریه میان‌برد به‌هم پیوند زده و طرحواره تبیینی کامل‌تری ارائه شود و ما بتوانیم به تکرارگرایی در یکی از معانی مهم آن یعنی جذب چند نظریه در درون یک چارچوب نظری دست یابیم. این چارچوب در معنایی که مورد نظر بخشی مهم از علم‌گرایان در رشته است، راهی برای حفظ تکرار در عین تلاش برای رسیدن به نوعی وحدت پارادایمی است.

تکرارگرایی در معنایی دیگر که این مقاله آن را برای رشته مناسب‌تر می‌داند، دامنه شمول بیشتری دارد و منافاتی هم با برداشت مذکور ندارد، یعنی هم می‌تواند تلاش‌هایی از نوع بالا را در برگیرد و هم شامل همه رویکردهای نظری حتی رویکردهای زبانی، انتقادی و هنجاری باشد و راه را برای جذب رویکردهای جدید از جمله رویکردهای غیرغربی بگشاید. در اینجا گفت‌وگو می‌تواند به تدریج روشن سازد که جنبه‌های هم‌تکمیلی، همپوشانی و شکاف‌های اصلی میان نظریه‌ها کجا هستند و چگونه هریک از آنها می‌توانند به شناخت بیشتر امر بین‌الملل کمک کنند.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به‌طور کامل رعایت کرده است.

منابع و مأخذ

الف (فارسی)

۱. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۷۷) «واقع‌گرایی و سه مناظره در روابط بین‌الملل»، *مطالعات حقوقی و سیاسی*، ۱: ۱۸۵-۱۵۹.
۲. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۰) «تحولات جدید نظری در روابط بین‌الملل: زمینه مناسب برای نظریه‌پردازی بومی»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، ۶، ۲: ۲۰۴-۱۶۵. در: http://www.ipsajournal.ir/article_147.html (۱۲ خرداد ۱۴۰۱).

ب) انگلیسی

3. Adler, Emanuel; and Vincent Pouliot. (2011) "International Practices," *International Theory* 3, 1: 1-36, <DOI:10.1017/S175297191000031X>.
4. Adler, Emanuel. (1997) "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics," *European Journal of International Relations*, 3: 319-63, <DOI:10.1177%2F1354066197003003003>.
5. Ashley, Richard. (1981) "Political Realism and Human Interests," *International Studies Quarterly* 25: 204-236, <DOI:10.2307/2600353>.
6. Bennett, Andrew. (2013) The Mother of All Isms: Causal Mechanisms and Structured Pluralism in International Relations Today," *European Journal of International Relations* 19, 3: 459-481, <DOI:101177/1354066113495484>.
7. Bleiker, Roland; and Emma Hutchinson. (2008) "Fear No More: Emotions and World Politics," *Review of International Studies* 34, 1: 115-135, <DOI:10.1017/S1752971914000232>.
8. Bohm, David, et al. (n.d.) "Dialogue- A Proposal," *Dialogue Associates*. Available at: [https://www.dialogue-associates.com/files/files/DIALOGUE%20A%20PROPOSAL%2026-3-14\(2\).pdf](https://www.dialogue-associates.com/files/files/DIALOGUE%20A%20PROPOSAL%2026-3-14(2).pdf) (Accessed 23 June 2019).
9. Bull, Hedley. (1966) "International Theory: The Case for a Classical Approach," *World Politics* 18, 3: 361-377, <DOI:10.2307/2009761>.
10. Checkel, Jeffrey T. (2013) "Theoretical Pluralism in IR: Possibilities and Limits," in Walter Carlsnaes, et al., eds. *The Handbook of International Relations*. London: Sage, 220-241, 2nd ed.
11. Der Derian, James. (1998, May) "The Scriptures of Security," *Mershon International Studies Review* 42: 117-122, <DOI:10.2307/254447>.
12. Dunne, Tim, et al. (2013) "The End of International Relations Theory?" *European Journal of International Relations* 19, 3: 405-425, <DOI: 10.1177/1354066113495485>.
13. Feyerabend, Paul. (1993) *Against Method*. London: Verso, 3rd ed.
14. Gunnlaugson, Olen. (2014) "Bohman Dialogue: A Critical Retrospective of Bohm's Approach to Dialogue as a Practice of Collective Communication," *Journal of Dialogue Studies* 2, 1: 25-34. Available at: http://dialoguestudies.org/wp-content/uploads/2015/02/Bohman_Dialogue_a_Critical_Retrospective_of_Boh

m_s_Approach_to_Dialogue_as_a_Practice_of_Collective_Communication.pdf (Accessed 23 April 2022).

15. Hollis, Martin; and Steve Smith. (1990) *Explaining and Understanding International Relations*. Oxford: Clarendon Press.
16. Hutchison, Emma; and Roland Bleiker. (2014) "Theorizing Emotions in World Politics," *International Theory* 6, 491-514, <DOI:10.1017/S1752971914000232>.
17. Inayatullah, Naeem; and David Blaney. (2004) *International Relations and the Problem of Difference*. New York and London: Routledge.
18. Jervis, Robert. (2005) *American Foreign Policy in a New Era*. London and New York: Routledge.
19. Kratochwil, Freidriche. (2007) "Of False Promises and Safe Bets: A Plea for a Pragmatic Approach to Theory Building," *Journal of International Relations and Development* 10, 1-15, <DOI:10.1057/palgrave.jird.1800111>.
20. Kristensen, Peter. (2018) "International Relations at the End: A Sociological Autopsy," *International Studies Quarterly* 62, 2: 245-259, <DOI:10.1093/isq/sqy002>.
21. Kurki, Milja; and Colin Wight. (2006) "International Relations and Social Science," in Tim Dunne et al., eds. *International Relations Theories: Discipline and Diversity*. Oxford: Oxford University Press, <DOI:10.1093/hepl/9780198707561.003.0002>.
22. Lake, David. (2013) "Theory is Dead, Long Live Theory: The End of the Great Debates and the Rise of Eclecticism in International Relations," *European Journal of International Relations* 19, 3: 567-587, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00661.x>.
23. Lake, David. (2011) "Why 'isms' Are Evil: Theory, Epistemology, and Academic Sects as Impediments to Understanding and Progress," *International Studies Quarterly* 55, 465-480, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00661.x>.
24. Moravcsik, Andrew. (1997) "Taking Preferences Seriously: A Liberal Theory of International Politics," *International Organization* 51, 4: 513-553, <DOI:10.1162/002081897550447>.
25. Morgenthau, Hans. (1952) "Another 'Great Debate': The National Interest of the US" *The American Political Science Review* 46, 4: 961-988, <DOI:10.2307/1952108>.
26. Moshirzadeh, Homeira. (2020) "The Idea of Dialogue of Civilizations and Core-Periphery Dialogue in International Relations," *All Azimuth* 9, 2: 211-227, <DOI:10.20991/allazimuth.725234>.
27. Nau, Henry. (2011) "No Alternatives to 'Isms'," *International Studies Quarterly* 55, 487-491, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00658.x>.
28. Ray, Larry. (2004) "Pragmatism and Critical Theory," *European Journal of Social Theory* 7, 3: 307-321, <DOI:10.1177/1368431004044195>.
29. Ree, Gerard van der. (2014) "Saving the Discipline: Plurality, Social Capital, and the Sociology of IR Theorizing," *International Political Sociology* 8: 218-233, <DOI:10.1111/ips.1205>.
30. Rengger, Nicholas. (2015) "Pluralism in International Relations Theory: Three Questions," *International Studies Perspective* 16: 32-39, <DOI:10.1111/insp.12090>.
31. Schweller, Randall L. (1994, June) "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In," *International Security* 19, 1: 72-107, <DOI:10.2307/2539149>.
32. Sil, Rudra; and Peter Katzenstein. (2011a) *Beyond Paradigms: Analytic Eclecticism in the Study of World Politics*. Houndmills and New York: Palgrave Macmillan.

33. Sil, Rudra; and Peter Katzenstein. (2011b) "De-Centering, Not Discarding, the 'Isms': Some Friendly Amendments," *International Studies Quarterly* 55: 481-485, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00657.x>.
34. Smith, Steve. (1996) "Positivism and Beyond," in Steve Smith, Ken Booth, and Marysia Zalewski, eds. *International Theory: Positivism and Beyond*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
35. Waltz, Kenneth. (1979) *Theory of International Politics*. New York: Random House.
36. Wendt, Alexander. (1999) *Social Theory of International Politics*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.





Research Paper

Plurality in International Relations: Weakness or Strength?

Homeira Moshirzadeh*

Professor, Department of International Relations, Faculty of Law & Political Science, University of Tehran, Iran

Received: 7 May 2022, Accepted: 12 September 2022
© University of Tehran

Abstract

The history of International Relations (IR) as a discipline has been characterized by periods of more or less—but never absolute—theoretical agreement or rather “theoretical tranquility” and the periods characterized by theoretical debates representing deep gaps within the discipline. Yet what we can see in all these periods is the continuation of the plurality of theories. Even when there was no debate, consensus was not attained nor could significant theories of the time be ignored. At present, the discipline is still theoretically plural and the theories differ in meta-theoretical terms leading to various explanations and conceptualizations of the international. There are now at least eight or nine major theoretical approaches including realism, liberalism, the English school, Marxism, critical theory, feminism, postmodernism, constructivism, and sometimes, green theory within the discipline. All of these have internal divisions; hence even categorizing them in one single approach may become problematic. The question here is how this theoretical plurality can become a strong point for the discipline. According to Ree (2014), there have been five strategies in dealing with plurality in the discipline: zero-sum approach with an emphasis on the correctness of one’s approach and absolute denial of others—practically not fully followed by IR scholars, inviting all to compromise while insisting on the correctness of one’s approach, representing one’s approach as a middle-ground and, hence, more correct, “regrounding” the discipline through developing a framework for maintaining plurality, and finally celebrating plurality.

Here on the basis of the fourth, and specifically the fifth strategy, I show how plurality is inevitable and it can even be considered to be an important value. First of all, none of the existing IR theories can fully respond to—even fundamental—questions in the discipline as even their most insistent proponents admit that their theories are not flawless or complete. Thus, no single approach can be seen as privileged. Secondly, none of the theoretical approaches is dominant in the field. Many studies in recent decades have

* Corresponding Author Email: hmoshir@ut.ac.ir

demonstrated this. My main argument here is that the plurality of theories is a fact, and that from various points of view it can be seen as favorable—or at least harmless—as far as individual scholars' concerns, accumulation of knowledge, and policy/objective needs are concerned. Individual scholars normally see their own theoretical stance persuasive. They may have a major claim about the explanation of an important dimension of international life or see their work as complementary to the existing literature but rarely anyone claims that his/her theoretical stance explains everything in international relations. Scientific modesty is an agreed upon value in IR.

Positivists see the value of plurality within the limits of “scientific standards” that should be applicable to all. Yet, as scientific/naturalist approach is not recognized as the only or even the privileged one, it may easily lead to unjustified de-legitimization and marginalization of certain theoretical endeavors. Furthermore, as far as substantive aspects of theorization are concerned, considering complexity of international life and the fact that causal relations are not necessarily uni-directional, under-determination and over-determination are pervasive. Even positivists do not deny that reaching a single paradigm is impossible. At the same time, the way out of this dilemma is certainly not a model in which all identifiable variables are included, as such a schema cannot go beyond an analytical model which is neither parsimonious nor falsifiable and may lack consistency. As far as post-positivists and interpretivists are concerned, plurality is itself a justified value.

One of the reasons of skepticism about theoretical plurality is practical and policy concerns. If knowledge is to be a useful instrument and be applicable in decision making, it should be “problem solving”. Yet it is most often theoretically inspired research that can be helpful in practice or policy, and one may easily show that studies based on specific theories including explanatory and constitutive one—and even most radical approaches such as post-structuralism—can shed some light on certain aspects of international life, and thus help decision-makers understand it better. Of course, as far as critical approaches are concerned, their applicability is not necessarily for states—especially great and dominant powers—but the forces that seek radical changes. Thus, dependent upon type of theory and the questions asked, theories and theory-based studies can serve various international actors in practice.

This article sees theoretical plurality as plurality of lenses or spotlights that concentrate on specific dimensions of international life and argues for a dialogical approach in which this plurality is recognized at both theoretical and meta-theoretical levels, it is valued as an expression of various experiences of the world and the knowledge produced on the basis of that reflects those experiences, and “truth”—even if partial—is seen as being attainable through dialogue. Such an approach to plurality can, on the one hand, justify plurality without relativism or exclusion of any particular theory and, on the other hand, can pave the way for the inclusion of non-Western theories in the discipline.

Keywords: Dialogue, International Relations, IR Theory, Pluralism, Theoretical Plurality

Declaration of conflicting interests

The authors declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

ORCID iDs: <https://orcid.org/0000-0002-7983-1397>

References

- Adler, Emanuel; and Vincent Pouliot. (2011) "International Practices," *International Theory* 3, 1: 1-36, <DOI:10.1017/S175297191000031X>.
- Adler, Emanuel. (1997) "Seizing the Middle Ground: Constructivism in World Politics," *European Journal of International Relations*, 3: 319-63, <DOI:10.1177/1354066197003003003>.
- Ashley, Richard. (1981) "Political Realism and Human Interests," *International Studies Quarterly* 25: 204-236, <DOI:10.2307/2600353>.
- Bennett, Andrew. (2013) The Mother of All Isms: Causal Mechanisms and Structured Pluralism in International Relations Today," *European Journal of International Relations* 19, 3: 459-481, <DOI:10.1177/1354066113495484>.
- Bleiker, Roland; and Emma Hutchinson. (2008) "Fear No More: Emotions and World Politics," *Review of International Studies* 34, 1: 115-135, <DOI:10.1017/S1752971914000232>.
- Bohm, David, et al. (n.d.) "Dialogue- A Proposal," *Dialogue Associates*. Available at: [https://www.dialogue-associates.com/files/files/DIALOGUE%20A%20PROPOSAL%2026-3-14\(2\).pdf](https://www.dialogue-associates.com/files/files/DIALOGUE%20A%20PROPOSAL%2026-3-14(2).pdf) (Accessed 23 June 2019).
- Bull, Hedley. (1966) "International Theory: The Case for a Classical Approach," *World Politics* 18, 3: 361-377, <DOI:10.2307/2009761>.
- Checkel, Jeffrey T. (2013) "Theoretical Pluralism in IR: Possibilities and Limits," in Walter Carlsnaes, et al., eds. *The Handbook of International Relations*. London: Sage, 220-241, 2nd ed.
- Der Derian, James. (1998, May) "The Scriptures of Security," *Mershon International Studies Review* 42: 117-122, <DOI:10.2307/254447>.
- Dunne, Tim, et al. (2013) "The End of International Relations Theory?" *European Journal of International Relations* 19, 3: 405-425, <DOI:10.1177/1354066113495485>.
- Feyerabend, Paul. (1993) *Against Method*. London: Verso, 3rd ed.
- Gunnlaugson, Olen. (2014) "Bohman Dialogue: A Critical Retrospective of Bohm's Approach to Dialogue as a Practice of Collective Communication," *Journal of Dialogue Studies* 2, 1: 25-34. Available at: http://dialoguestudies.org/wp-content/uploads/2015/02/Bohman_Dialogue_a_Critical_Retrospective_of_Bohm_s_Approach_to_Dialogue

- e_as_a_Practice_of_Collective_Communication.pdf (Accessed 23 April 2022).
- Hollis, Martin; and Steve Smith. (1990) *Explaining and Understanding International Relations*. Oxford: Clarendon Press.
- Hutchison, Emma; and Roland Bleiker. (2014) "Theorizing Emotions in World Politics," *International Theory* 6, 491-514, <DOI:10.1017/S1752971914000232>.
- Inayatullah, Naeem; and David Blaney. (2004) *International Relations and the Problem of Difference*. New York and London: Routledge.
- Jervis, Robert. (2005) *American Foreign Policy in a New Era*. London and New York: Routledge.
- Kratochwil, Freidriche. (2007) "Of False Promises and Safe Bets: A Plea for a Pragmatic Approach to Theory Building," *Journal of International Relations and Development* 10, 1-15, <DOI:10.1057/palgrave.jird.1800111>.
- Kristensen, Peter. (2018) "International Relations at the End: A Sociological Autopsy," *International Studies Quarterly* 62, 2: 245-259, <DOI:10.1093/isq/sqy002>.
- Kurki, Milja; and Colin Wight. (2006) "International Relations and Social Science," in Tim Dunne et al., eds. *International Relations Theories: Discipline and Diversity*. Oxford: Oxford University Press, <DOI:10.1093/hepl/9780198707561.003.0002>.
- Lake, David. (2013) "Theory is Dead, Long Live Theory: The End of the Great Debates and the Rise of Eclecticism in International Relations," *European Journal of International Relations* 19, 3: 567-587, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00661.x>.
- . (2011) "Why 'isms' Are Evil: Theory, Epistemology, and Academic Sects as Impediments to Understanding and Progress," *International Studies Quarterly* 55, 465-480, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00661.x>.
- Moravcsik, Andrew. (1997) "Taking Preferences Seriously: A Liberal Theory of International Politics," *International Organization* 51, 4: 513-553, <DOI:10.1162/002081897550447>.
- Morgenthau, Hans. (1952) "Another 'Great Debate': The National Interest of the US" *The American Political Science Review* 46, 4: 961-988, <DOI:10.2307/1952108>.
- Moshirzadeh, Homeira. (2020) "The Idea of Dialogue of Civilizations and Core-Periphery Dialogue in International Relations," *All Azimuth* 9, 2: 211-227, <DOI:10.20991/allazimuth.725234>.
- . (2011, June) "Tahavolāt-e jadid-e nazari dar ravābet-e beinol'mellal: zamīneh-ye monāseb dar ravābet-e beinol'mellal (Recent Theoretical Developments in International Relations: Implications for Indigenous Theorizing)," *Pajohesh'nāmeḥ-ye olom-e siāsi (Research Letter of Political Science)* 6, 2: 204-165. Available at: http://www.ipsajournal.ir/article_147.html (Accessed 2 June 2022).
- . (1998) "Vāghe'garai va ce monazereḥ dar ravābet-e beinol'mellal (Realism and Three Debates in International Relations)," *Motaleāt-e hoghoghi va siāsi (Legal and Political Studies)* 1: 159-185.

- Nau, Henry. (2011) "No Alternatives to 'Isms'," *International Studies Quarterly* 55, 487-491, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00658.x>.
- Ray, Larry. (2004) "Pragmatism and Critical Theory," *European Journal of Social Theory* 7, 3: 307-321, <DOI:10.1177/1368431004044195>.
- Ree, Gerard van der. (2014) "Saving the Discipline: Plurality, Social Capital, and the Sociology of IR Theorizing," *International Political Sociology* 8: 218-233, <DOI:10.1111/ips.1205>.
- Rengger, Nicholas. (2015) "Pluralism in International Relations Theory: Three Questions," *International Studies Perspective* 16: 32-39, <DOI:10.1111/insp.12090>.
- Schweller, Randall L. (1994, June) "Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back In," *International Security* 19, 1: 72-107, <DOI:10.2307/2539149>.
- Sil, Rudra; and Peter Katzenstein. (2011a) *Beyond Paradigms: Analytic Eclecticism in the Study of World Politics*. Houndmills and New York: Palgrave Macmillan.
- . (2011b) "De-Centering, Not Discarding, the 'Isms': Some Friendly Amendments," *International Studies Quarterly* 55: 481-485, <DOI:10.1111/j.1468-2478.2011.00657.x>.
- Smith, Steve. (1996) "Positivism and Beyond," in Steve Smith, Ken Booth, and Marysia Zalewski, eds. *International Theory: Positivism and Beyond*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.
- Waltz, Kenneth. (1979) *Theory of International Politics*. New York: Random House.
- Wendt, Alexander. (1999) *Social Theory of International Politics*. Cambridge, UK: Cambridge University Press.



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی